

نقد نظریه بوکلی درباره روایات دیدارهای امام صادق علیه السلام با منصور عباسی

زهرا سرباز / دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد / zahra.sarbaz@gmail.com
حسن نقی‌زاده / استاد دانشگاه فردوسی مشهد / naghizadeh@um.ac.ir
تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۰۶/۱۰ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۹/۱۱/۱۶

چکیده

این مقاله درصدد نقد نظریه بوکلی درباره روایات دیدارهای امام صادق علیه السلام با منصور عباسی است. آقای بوکلی، نویسنده مقاله «ریخت‌شناسی و مفاد بعضی از روایات شیعه امامی»، بخشی از روایات مربوط به مواجهه امام صادق علیه السلام و منصور عباسی را، که غالباً مربوط به احضار امام به دربار منصور بوده، بررسی کرده است. بررسی او تنها مبتنی بر ساختار روایات است. نویسنده تلاش کرده است با این روش به منشأ جعل این روایات دست یابد و دیدگاه شیعه امامی درباره ارتباط بین مذهب و قدرت سیاسی را نشان دهد. در مقاله پیش رو، ضمن بررسی این روایات، روش آقای بوکلی و دستاوردهای او بررسی گردیده و نشان داده شده که روش مبتنی بر ساختار تنها، فاقد کارایی لازم بوده و به ویژه برای دستیابی به منشأ جعل یک روایت، شناخت راویان آن ضروری است. در این میان، از پدیده‌هایی همچون «تقطیع» و «نقل به معنا» در حدیث، در بررسی ساختار این روایات نباید غفلت نمود. از نظر مفهومی، این گروه از روایات به تنهایی برای بیان دیدگاه سیاسی شیعه کافی نیست.

کلیدواژه‌ها: نقد، حدیث، بوکلی، دیدگاه سیاسی شیعه، امام صادق علیه السلام، منصور عباسی.

مقدمه

یکی از بحث‌انگیزترین زمینه‌های حوزه امام‌شناسی، بررسی حیات سیاسی امامان شیعه است. در این باب تاکنون تلاش‌های فراوانی صورت گرفته است؛ از جمله: بررسی دوران ۳۴ ساله امامت امام صادق (ع) که دوران پر فراز و نشیبی است که بخش اول آن با خلفای اموی و بخش دیگرش با دو خلیفه عباسی سپری شده است. ۱۲ سال آخر امامت ایشان با خلافت منصور همزمان بود؛ حاکمی بی‌باک، سفاک، سختگیر و بی‌پروا که برای رسیدن به مقصد و حفظ قدرت از هیچ کاری ابا نداشت. او حاکمی مستبد، خودسر، خودرأی و حیله‌گر بود که می‌دانست چگونه مردمان را بفریبد و رقیب را به زانو درآورد. او از یک‌سو، برای مظلومیت اهل بیت (ع) گریه می‌کرد؛ اما از سوی دیگر، خون فرزندان ابوطالب را به زمین می‌ریخت. او حتی به وزیران خود، ابومسلم و ابوسلمه خلال، رحم نکرد و به طرز فجیعی آنان را به قتل رساند. تاریخ صفحاتی از جنایات این خلیفه نسبت به علویان را ثبت کرده است که از آن جمله می‌توان به رفتارها و برخوردهای او با امام صادق (ع) اشاره نمود. بخشی از این روایات به دیدارها و گفت‌وگوهای امام صادق (ع) با منصور اختصاص دارد. برای نمونه، مرحوم مجلسی در بحارالانوار بابی با عنوان «ما جرى بينه (ع) و بين المنصور و ولاته و سائر الخلفاء الغاصبين و الأمراء الجائرين و ذکر بعض أحوالهم» گشوده و این روایات را گردآوری نموده است. (ر.ک. مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۷، ص ۱۶۲-۲۱۱)

آثاری که ابعاد حیات سیاسی امام را تبیین کرده ضمن گزارش برخوردهای امام با منصور، گاه به نقل برخی از این روایات بسنده نموده و گاهی هم تحلیلی از آنها ارائه کرده‌اند. مقاله «ریخت‌شناسی و مفاد بعضی از روایات شیعه امامی»^۱ درصدد بررسی ساختار روایاتی است که بیانگر ملاقات امام صادق (ع) و منصور هستند تا از این رهگذر به منشأ و عوامل جعل روایاتی که برخورد نرم امام با منصور را نشان می‌دهند، راه یابد.

1. R.P. BUCKLEY, THE MORPHOLOGY AND SIGNIFICANCE OF SOME IMAMI SHI'ITE TRADITIONS.

آقای بوکلی فارغ از سند این روایات، آنها را بررسی کرده است. روش به کار گرفته شده توسط او یک روش «تحلیل ساختاری» است که روایات را با تجزیه و تحلیل عناصرشان بررسی می‌کند. روشی که به اذعان نویسنده، درباره افسانه‌های قومی به کار گرفته شده و در خصوص احادیث اسلامی برای نخستین بار از آن استفاده می‌شود. (BUCKLEY, 2007, P.302)

نویسنده در ابتدا سه عنصر «چارچوب» (Theme)، «درون‌مایه» (Motif) و «محتوا» (Narrative) را به عنوان واحدهای ریخت‌شناسی روایات معرفی می‌کند و با پی‌گیری این عناصر در روایات مذکور به ریشه‌یابی آنها می‌پردازد. چارچوب ایده‌های اصلی موجود در روایت است. درون‌مایه، عینیت دادن به چارچوب به صورت یک رویداد است. محتوا هم بیان درون‌مایه در قالب جملات و عبارات است. (همان، ص ۳۰۵-۳۰۶)

در نهایت، نویسنده چنین نتیجه می‌گیرد که تمام این روایات، چارچوب‌های یکسانی دارند. این چارچوب‌ها نیز توسط درون‌مایه‌های گوناگون، اما هم‌ارز بیان شده‌اند و تنها ممکن است نظم‌شان تغییر کند یا کم و زیاد شوند و چنین استنباط می‌کند که این درون‌مایه‌ها از منابعی همچون نقل‌های تاریخی، حکایات مشهور، مناقب امام، باورهای مردم، علم‌الاهیات نظری، سایر روایات، جلب رضایت مخاطب و اهداف خاص راوی نشئت گرفته‌اند. (همان، ص ۳۱۷-۳۱۸)

در پایان نیز بر روی دیدگاه سیاسی شیعه متمرکز می‌شود و می‌نویسد:

این روایات بیان‌گویایی از رابطه بین نیروی معنوی و قدرت سیاسی است. بدین‌گونه است که از طریق یک عامل قوی - یعنی دعا - امام صادق علیه السلام مقاصد وحشیانه منصور را دفع می‌نماید و نه تنها دفع، که دشمنی خلیفه را معکوس و تبدیل به سخاوت و احترام می‌کند. پیروزی امام صادق علیه السلام بر منصور - در واقع - پیروزی یک حریف فاقد قدرت سیاسی بر یک قدرت سکولار است که گرچه نفوذ سیاسی‌اش اندک است، اما عوامل دیگری پیروزی نهایی او را تضمین می‌کنند.

در حالی که روایات بسیاری در زمان نقل پی در پی خود رواج یافته‌اند، گذشت زمان به از دست رفتن اعتبارشان منتهی نشده است. به عکس، این روایات موقعیت کنونی شیعه را در یک نمای معنادار برگرفته از گذشته قرار داده‌اند که در آن موجّه جلوه کرده و کمبود قدرت سیاسی را جبران نموده‌اند. در نتیجه، چه در زمانی که شیعه دارای قدرت بوده و چه زمانی که چنین نبوده، جایگاه و اعتبار روایات حفظ شده است، زیرا آنها بخشی از فرایند ساختن هویت شیعه را نشان می‌دهند، به سازمان دادن تجربه آنها کمک می‌کنند، اعتلای مذهبی برایشان فراهم می‌آورند، ایمان و عقیده‌شان را تأیید می‌کنند و در انسجامشان به آنها یاری می‌رسانند. روایات یک منشور فعالیت‌اند؛ فعالیتی که مشروعیت‌اش از ارتباط با گذشته و به‌ویژه امام جعفر صادق علیه السلام - مؤسس مذهب - به دست آمده است. (همان، ص ۳۲۷) در این مقال، این روایات را بازنگری کرده و روش و نظریه آقای بوکلی را نقد کرده‌ایم.

تعداد و منابع روایات دیدارهای امام صادق علیه السلام با منصور عباسی

تعداد روایات مواجهه امام صادق علیه السلام و منصور عباسی قابل توجه است. مرحوم مجلسی در بحارالانوار بابی را به این روایات اختصاص داده و آن را «ما جرى بينه علیه السلام و بين المنصور و ولاته و سائر الخلفاء الغاصبين و الأمراء الجائرين و ذکر بعض أحوالهم» نام‌گذاری کرده است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۷، ص ۱۶۲-۲۱۱) این باب مشتمل بر ۵۴ روایت است که بیشتر آنها مربوط به مواجهه امام صادق علیه السلام و منصور عباسی است. در عین حال، تعداد روایات همسو با ساختار مطمح نظر آقای بوکلی محدود است. در ادامه تفصیل بیشتری ارائه می‌شود. آقای بوکلی کتاب اخبار الصادق مع المنصور، از محمد بن وهبان را به عنوان کتابی معرفی کرده که همه روایات مربوط به مواجهه را در خود گنجانده است، در حالی که این کتاب نه تنها در دسترس نیست، بلکه هیچ‌یک از گزارش‌های موجود درباره مواجهات امام و منصور از این کتاب و نویسنده آن نقل نشده است. بر این اساس، چگونه نویسنده ادعا می‌کند که تمام این روایات در این اثر جمع‌آوری شده، در حالی که از این اثر، فقط در فهرست نجاشی نام برده شده است؛ گویا نویسنده با این یادآوری، یعنی سخن از اختصاص

یک کتاب به این روایات، خواسته است بر اهمیت آنها بیفزاید؛ ولی از کجا معلوم که گزارش‌های این کتاب همان روایات منظور او باشد؟

البته اینکه علامه مجلسی در بحارالانوار بابی را به این روایات اختصاص داده است خود جای بررسی و تأمل دارد؛ ولی آن‌گونه که بوکلی برداشت کرده، مؤید اهمیت روایات مطمح نظر او نیست؛ زیرا روایات این باب در بحارالانوار، فراتر از روایاتی است که نویسنده به آنها نظر دارد و برخی روایات، تلخیص و یا نقل به معنای برخی دیگر است. بنابراین، دامنه روایات مورد نظر نویسنده محدود می‌شود.

کتاب الکافی کلینی که یکی از معتبرترین کتاب‌های حدیثی نزد شیعه است، پنج روایت مربوط به احضار امام توسط منصور را در خود گنجانده که برخی از نظر سند و متن و برخی تنها از نظر متن قابل استناد بوده و از گزافه‌گویی‌های برخی از روایاتی که بوکلی نقل کرده، مبراست. دو روایت از احضار امام در مکانی نامشخص (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۶۲؛ ج ۲، ص ۵۵۹)، یک نمونه احضار در کوفه (همان، ج ۶، ص ۴۴۵)، نمونه دیگر احضار در ربذه (همان، ص ۵۵۹) و روایتی هم از احضار در حیره (همان، ص ۸۷) حکایت دارد که دو نمونه اخیر به جزئیات احضار اشاره نکرده‌اند.

بوکلی به روایات مهج الدعوات سید بن طاووس هم استناد کرده است. روایات احضار امام به دربار منصور به تفکیک مکان‌ها، با اسناد گوناگون و توسط راویان متعدد و به تفصیل در کتاب مزبور نقل شده‌اند. او نه روایت طولانی را آورده است که سه نمونه به احضار در مدینه، یک نمونه به احضار در ربذه، یک روایت به احضار در کوفه، دو گزارش به احضار در بغداد و یک خبر هم از احضار در مکانی نامشخص حکایت دارد. (ابن طاووس، ۱۴۱۱، ص ۱۷۵-۲۱۵) کتاب مهج الدعوات کتابی اعتقادی نیست و در ضرورت‌های مذهب شیعه بدان استناد نمی‌شود. سید بن طاووس این روایات را از طریقی منفرد و آن هم به نحو وجاده^۱ نقل کرده و مشخص است که این روش تحمل حدیث از درجه اعتبار پایینی برخوردار است.

۱. در وجاده، طالب حدیث، کتاب یا حدیثی به خط شیخ می‌یابد و یقین می‌کند که به خط او و یا کتاب از اوست. (مدیر شانه‌چی، ۱۳۸۷، ص ۲۰۰)

اربلی در کشف الغمه چهار روایت با ساختار موافق نظر نویسنده نقل کرده است: احضار در مدینه (اربلی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۵۸)، احضار در ربذه (همان، ص ۱۹۵)، احضار در مکانی نامشخص. (همان، ص ۱۶۵ و ۱۹۱)

ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب در روایت «احضارهای مکرر امام» - فی الجمله - به این احضارها اشاره کرده (ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۸) و دو روایت دیگر هم بدون اشاره به مکان احضار نقل نموده است. (همان، ص ۲۳۱) قطب‌الدین راوندی در الخرائج والجرائح روایت احضار در کوفه را نقل کرده است. (قطب‌الدین راوندی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۷۶۳)

در منابع اهل سنت روایت احضار امام در «باخمرا» فقط توسط ابوالفرج اصفهانی و روایت احضار در مدینه توسط منابع متعددی نقل شده است. کتاب اخبار الموفقیات زبیر بن بگّار (م ۲۵۶ق) قدیمی‌ترین منبعی است که این روایت را نقل کرده است. قاضی تنوخی (م ۳۸۴ق) در الفرّج بعد الشده، ابن جوزی در تذکرة الخواص، ابن جوزی (زنده در ۵۲۰ق) در صفة الصفوه، ابن عساکر (م ۵۷۱ق) در تاریخ مدینه دمشق، مزّی (م ۷۴۲ق) در تهذیب الکمال، ذهبی (م ۷۴۸ق) در سیر اعلام النبلاء و ابن صباغ (م ۸۵۵ق) در الفصول المهمه این روایت (احضار امام به دربار منصور در مدینه) را نقل کرده‌اند. (در بررسی موردی، این روایات بررسی می‌شوند).

گرچه در ابتدای امر تعداد این روایات به بیش از بیست می‌رسد، اما با حذف مکررات و توجه به تلخیص، تقطیع و نقل به معنای حدیث، این تعداد تقلیل یافته، در نهایت، تعداد روایات معتبر از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند.

جایگاه روایات تحت بررسی در ترسیم سیره سیاسی امام صادق علیه السلام

آقای بوکلی در معرفی روایات مزبور، چنین ادامه می‌دهد:

علاوه بر روایات فراوانی که با امام شیعه، جعفر صادق علیه السلام در زمینه‌ی إلهیات، عقاید و موعظه مرتبط‌اند و جایگاه او را به عنوان محدّث یا مرجع مذهب شیعه نشان می‌دهند،

گزارش‌هایی یافت می‌شوند که اطلاعاتی درباره نقش ایشان در فضای سیاسی زمانش ارائه می‌دهند. (BUCKLEY, 2007, P.301)

نویسنده تنها بخشی از روایات مواجهه امام صادق علیه السلام با منصور عباسی را بررسی نموده است، در حالی که علاوه بر این روایات، روایات معتبری وجود دارند که صراحت بیشتری در بیان دیدگاه سیاسی شیعه دارند. داشتن نگاه جامع به نقش امام صادق علیه السلام در فضای سیاسی زمانش بدون بررسی تمامی روایات میسر نیست. مطالعه ناقص و یک‌سویه نسبت به یک موضوع از آفت‌های تحقیق است که پژوهش آقای بوکلی نیز از آن مصون نیست. این دسته از روایات به فرض صحت، حاکی از وجود تقیه در سیره سیاسی امام صادق علیه السلام هستند. عنصر تقیه و رعایت اصل استتار، به ویژه پس از شهادت امام حسین علیه السلام، به علت ضعف شیعه و فشارهای سیاسی موجود و به منظور حفظ تشیع امامیه شدت گرفت و در عصر امام صادق علیه السلام، یعنی در زمان خلفای عباسی به اوج خود رسید. (پاکتچی، ۱۳۹۱، ص ۳۶۲) در زندگی امام صادق علیه السلام نمونه‌های متعددی از رعایت تقیه مشاهده می‌شود و روایات مربوط به این موضوع، که از آن حضرت نقل شده، به مراتب بیش از سایر ائمه است. (شاکری موحد، ۱۳۹۰، ص ۱۹۱)

امام صادق علیه السلام بدان سبب توانست در عرصه فرهنگی تلاش کند که از مواضع اتهام دوری گزید و از جدال بر سر خلافت و حکومت اجتناب کرد و در زیر پوشش تقیه به سازندگی اساسی و اشاعه فرهنگ اسلامی پرداخت و معارف و فضایل اخلاقی را نشر داد. اگر امام راهی جز این را در پیش می‌گرفت نمی‌توانست آن‌همه دانش و فضیلت را انتشار دهد و مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام ناشناخته و حقایق قرآنی و علوم دینی پشت ابرهای تیره پنهان می‌ماند و بشریت از این معارف والا محروم می‌گشت. (مظفر، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۹۰)

برخی تصور کرده‌اند که امام لزوماً باید درصدد تحریک مردم برای قیام بر ضد حاکمیت برمی‌آمد، اما باید گفت: چنین تصویری از باورها و عقاید زیدیان بود که در عین داشتن قیام‌های سخت بر ضد حکومت عباسی، از پشتوانه محکم فقهی و فرهنگی برخوردار نبودند. (جعفریان، ۱۳۹۱، ص ۴۵۲)

به هر حال، امام، هویت جامعه شیعه را حفظ کرد و در برابر حاکمیت، امامت خود را در این جامعه استقرار بخشید و البته این امر - به نوبه خود - عین سیاست و مبارزه بر ضد حکومت است. (همان، ص ۴۵۳)

نقد روش بوکلی

بوکلی با بررسی این روایات به دنبال اهدافی، از جمله پاسخ به این سؤال‌هاست که «این روایات کی و چگونه به وجود آمده‌اند؟» تا از این منظر تحول جهان‌بینی شیعه را نشان دهد. (Buckley, 2007, P.302)

روایاتی که به عنوان نمونه‌های کامل در کانون توجه این نویسنده قرار گرفته عبارتند از: روایت احضار در مدینه (اربلی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۵۹)، روایت احضار در ربه (همان، ص ۱۹۵) و روایت عبدالله بن اسکندری (ابن طاووس، ۱۴۱۱، ص ۲۰۱-۲۱۱).

بوکلی چارچوب‌های اصلی این روایات را استخراج می‌کند که عبارتند از: ۱. آغاز یک درگیری؛ ۲. آشکار شدن نیت پلید منصور؛ ۳. دعای زیر لب امام صادق (ع)؛ ۴. فروکش کردن خشم منصور و غلبه امام صادق (ع)؛ ۵. روی دادن معجزه.

سپس او به دنبال یافتن پاسخ این سؤال است که چرا با وجود مطالب گوناگونی که می‌توانند در این چارچوب‌ها قرار بگیرند، در این روایات یک تعداد مضامین محدود وجود دارد که تکرار شده‌اند؛ از جمله: عباراتی که منصور به هنگام خشم به زبان می‌آورد، برخی سخنان امام صادق (ع) مانند یادآوری خصلت‌های نیک پیامبران و روایات صله رحم. نویسنده در پاسخ به این سؤال چنین پاسخ می‌دهد: باید منابعی برای این درون‌مایه‌ها وجود داشته باشد که داستان درگیری امام صادق (ع) و منصور از آن ساخته شده است. بخشی از این منابع، روایاتی هستند که به بیان درگیری امام صادق (ع) و منصور پرداخته‌اند که این را از تکرار درون‌مایه‌ها و یا حتی آوردن عین یک نکته یا عباراتی شبیه به یکدیگر می‌توان فهمید. (همان، ص ۳۱۸)

بنابراین، نویسنده اذعان داشته است که باید اخباری مبنای جعل سایر روایات قرار گرفته باشند؛ اما هیچ روایتی را به عنوان شاهد این فرض مطرح نمی‌کند. در ادامه به دنبال منابع دیگری است که در جعل این روایات نقش داشته‌اند. او می‌گوید: با گذشت زمان و تکرار نقل روایات، شمار درون‌مایه‌ها رشد کرد، ولی روایات اولیه، که مبتنی بر روایات قبل از خود نبوده، چگونه شکل گرفته‌اند؟ منبع آنها چه بوده است و چرا اکنون هم قابل استنادند؟ در پی این سؤالات، این حدس‌ها به ذهن می‌رسد که ممکن است نوشته‌های تاریخی، حکایات مشهور، مناقب امام، باورهای مردم، علم الهیات نظری، فن خطابه و سایر روایات، پاسخ‌گویی به انتظار مخاطب و هدف راوی، منبع این درون‌مایه‌ها باشند. در برخی مثال‌ها، انتخاب درون‌مایه‌ها بر اساس دریافت‌های احتمالی بوده است که در خصوص امام صادق علیه السلام و سایر امامان شیعه در سایر متن‌ها داشته‌اند. (همان)

بہتر بود نویسنده به جای این‌گونه کلی‌گویی، ابتدا روایاتی را که از نظر او مبنای سایر جعل‌ها قرار گرفته‌اند تعیین و نقل می‌کرد. البته او برای سایر فرض‌های خود نمونه‌هایی ارائه کرده است که در ضمن بررسی دقیق روایات آنها را بررسی می‌کنیم.

در اینجا این سؤال مطرح است که چه تناسبی میان اهداف نویسنده و روش به کار گرفته شده وجود دارد؟ وقتی روایات کاملاً مجرد از سلسله اسناد و راویانشان ذکر می‌گردند و با نگاه خاص انتقادی به متن، بررسی می‌شوند چگونه می‌توان دوره زمان شکل‌گیری آنها را مشخص کرد؟ از سوی دیگر، آیا می‌توان تحول جهان‌بینی یک مکتب را تنها با بررسی یک گروه روایت هم‌شکل با تعداد محدود و بدون در نظر گرفتن روایات معارض نشان داد؟

حدیث‌شناسان مسلمان قرن‌های متمادی است که در پی نقد میراث حدیثی خود، ضوابط و قواعدی را بنیان نهاده‌اند که روایاتشان را از صافی نقد بگذرانند و برای عقاید و مسلک‌شان به روایات معتبر متمسک شوند، نه به هر روایتی. در نزد آنان، یک روایت ابتدا از نظر اسناد و سلسله راویان نقد و بررسی می‌شود و سپس نوبت نقد و بررسی متن می‌رسد و با ضوابطی متن را واکاوی می‌کنند.

روایات مطمح نظر نویسنده روایات تاریخی و سیره به شمار می‌روند که در نقد آنها باید به تاریخ قطعی و مبانی کلامی توجه شود و شخصیت‌های اصلی این روایات، که امام صادق علیه السلام و منصور عباسی هستند، باید کاملاً شناخته شوند تا صحت و سقم آنچه در روایات آمده است مشخص گردد. این روایات را نباید مجرد از واقعیت و تنها با تکیه بر ساختارشان مورد بررسی قرار داد.

نکته قابل توجه دیگر، نقل این روایات در کتاب‌های شیعیان امامی است. صرف نقل این روایات در کتاب‌های شیعه به معنای پذیرش آنها نیست. عالمانی همچون علامه مجلسی کوشیده‌اند با جمع‌آوری روایات - هرچند ضعیف - میراث روایی را برای نسل‌های آینده حفظ کنند و آیندگان، خود به واکاوی این روایات بپردازند.

از جمله مضامین قابل مشاهده در این روایات استجابت دعای امام و برخی از معجزات صادر شده بر دست ایشان است. نویسنده سعی دارد این ویژگی‌ها را بر ساخته شیعیان نشان دهد که برای جبران ضعف سیاسی خود به برتری مذهبی روی آورده‌اند.

(Buckley, 2007, P.326)

این دو ویژگی امام در کلام شیعه اثبات شده است و ارتباطی به ماجرای برخوردار بودن امام از قدرت سیاسی ندارد. حتی امام علی علیه السلام نیز، که مدت پنج سال زمام حکومت را در دست داشت، از این ویژگی‌ها برخوردار بود.

شیعه اصیل هرگز برای اثبات ویژگی‌های ماورایی امام چند روایت ضعیف را مستمسک خود قرار نمی‌دهد. به تناسب موضوع، درباره این دو ویژگی امام بابی گشوده می‌شود و توضیح چند مطلب لازم است:

«معجزه» و «کرامت»

«معجزه» از ماده «ع ج ز» است. یکی از معانی «عجز» ضعف و ناتوانی است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۳۱) در اصطلاح علم کلام، «معجزه» عمل خارق‌العاده و خارج از نظام

طبیعی است که در حد ذات خود، ممکن و شدنی است. این گونه اعمال جز به دست افراد معینی از بشر، که صاحبان دعوت به سوی خداوند تعالی هستند، تحقق نمی یابد. (مظفر، ۱۴۲۱، ۲۴۵)

«معجزه» و «کرامت» تفاوت جوهری با یکدیگر ندارند، بلکه هر دو جزو شئون «ولایت» هستند. «نبوت» و «امامت» دو چهره بیرونی هستند که درون آنها «ولایت» است و هرگاه نفس انسان کامل شد او «ولی الله» می شود و می تواند به اذن خدا در نظام هستی تأثیر تکوینی داشته باشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۹۸)

کاری را که پیامبران الهی به عنوان معجزه انجام می دهند، اولیای الهی به عنوان کرامت انجام می دهند و هر معجزه ای که انبیای پیشین داشتند، معصومان علیهم السلام نیز می توانند به اذن خداوند داشته باشند، با این تفاوت که وحی تشریحی فقط مخصوص پیامبران است. اعجاز کار خارق العاده ای است که برای اثبات نبوت و امامت صورت می گیرد و با تحدی و مبارزه طلبی همراه است. بر این اساس، کارهای خارق العاده ای که از شخص پیامبر برای اثبات نبوت و یا از شخص امام برای اثبات امامت صادر می شود، «معجزه» نامیده می شود و آن دسته از کارهای خارق العاده ای که از سوی پیامبران و امامان صادر شده و برای اثبات نبوت و امامت آنان نبوده است، «کرامت» نامیده می شود. (همان)

بنابراین، امام صادق علیه السلام نیز چون امام معصومی است که از سوی خدا تعیین شده برای اثبات امامتش ناگزیر باید معجزه ارائه کند.

مستجاب الدعوه بودن امام صادق علیه السلام

یکی از ویژگی های ائمه طاهرين علیهم السلام مستجاب الدعوه بودن ایشان است. امام حسن مجتبی علیه السلام وقتی در حضور معاویه خود را به مردم معرفی می کرد، در یکی از فرازهای سخن خود فرمود: «من فرزند مستجاب الدعوه هستم. من فرزند شفیع مطاع هستم.» (طبرسی، ۱۳۸۶ق، ج ۱، ص ۴۱۹) در میان سایر بندگان خداوند نیز انسان های مخلص و

مستجاب‌الدعوه هستند. از پیامبر گرامی ﷺ نقل شده است که فرمود: «برای مریض مستحب است که عیادت‌کنندگان را نزد خود بپذیرد؛ زیرا ممکن است در بین آنان مستجاب‌الدعوه‌ای حضور داشته باشد.» (حلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۲۶)

دعا وسیله‌ای است که خداوند آن را برای ارتباط بین بنده و خودش وضع نموده تا بندگانش او را با اخلاص بخوانند و او هم دعاهای آنان را اجابت کند. خداوند می‌فرماید: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»؛ چون بندگان من درباره من از تو بپرسند، بگو که من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم. (بقره: ۱۸۶)

شواهد فراوانی در روایات از استجاب دعا‌ی امام صادق ﷺ در کتاب‌های شیعه و اهل سنت وجود دارد؛ در برخی از این روایات، بیماران با دعا‌ی امام شفا یافته‌اند؛ از جمله: شفا یافتن حبابه و ابلیه که از زنان بافضیلت بود (ر.ک. صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۷۰) یا شفای بیماری پیرمردی که در کنار کعبه امام را ملاقات کرد و نسبت به حضرتش اظهار دوستی و نسبت به دشمنان ایشان اعلام بیزاری نمود (ر.ک. مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۷، ص ۱۲۲) و نیز داستان یونس بن عمار که به دعا‌ی امام صادق ﷺ از بیماری برص عافیت یافت. (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۲۳۲)

همچنین امام برای افزایش روزی، آزادی زندانی و خواست‌های دیگری دعا کرده و دعایش مستجاب شده است. ایشان در حق طرخان نخّاس دعا کرد و خداوند به او ثروت بخشید. (ر.ک. طوسی، ۱۴۰۴، ش ۵۶۳) یا آزادی سدید و عبدالسلام از زندان را از خداوند درخواست نمود که حاجتش برآورده شد. (ر.ک. همان، ش ۳۷۲)

برخی از بزرگان اهل سنت نیز امام را مستجاب‌الدعوه دانسته و آورده‌اند: هرگاه چیزی از خدا می‌خواست هنوز کلامش تمام نشده بود که دعایش مستجاب می‌شد (ر.ک. مظفر، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۲۴۹) و یا چنان‌که نقل کرده‌اند امام اگر به چیزی احتیاج پیدا می‌کرد به خداوند عرض می‌کرد: ای پروردگار من! من به چنین و چنان نیازمندم، و هنوز کلامش تمام نشده خواسته‌اش را در کنار خود می‌دید. (شعرانی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۶۳)

به گفتهٔ مرحوم مظفر، اینکه دانشمندانی مطلب را این‌گونه با قاطعیت بازگو کرده‌اند جز برای این نیست که نزدشان روایات فراوانی در این زمینه وجود داشته، به گونه‌ای که استجاب سریع دعای امام نزد این نویسندگان دانشمند در ردیف مطالب مسلم و محسوس و قطعی قرار گرفته است. (مظفر، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۲۴۹)

از جمله دعاهای مستجاب شدهٔ امام در کتاب‌های اهل سنت، ماجرای نفرین حکم بن عباس کلبی است. او ضمن دو بیت شعر گفته بود: «ما زید را بر چوبهٔ دار زدیم و هرگز دیده نشده است که مهدی به دار آویخته شود. و شما از روی سفاهت و بی‌خردی، عثمان را با علی قیاس کردید، در حالی که عثمان از علی پاک‌تر و پاکیزه‌تر است!»

وقتی امام صادق علیه السلام این شعر کلبی را شنید، دست به دعا برداشت و عرض کرد: خدایا! سگی از سگانت را بر او مسلط گردان تا او را بدرد و بخورد. از قضا بنی‌امیه او را برای مأموریتی به کوفه اعزام کردند و در راه، شیری او را از هم درید و خورد. (ر.ک. ابن صباغ، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۹۲۰)

بنابراین، اسناد صدور معجزات و استجاب دعای امام فراتر از آن است که نویسنده مطرح کرده و بدان اشکال نموده است؛ خواه روایات مورد نظر نویسنده صحّت داشته باشند و چه بی‌اعتبار باشند.

بررسی دقیق چند روایت

در این بخش برخی از روایاتی را که به نظر می‌رسد هسته اصلی روایات ملاقات امام صادق علیه السلام با منصور عباسی مطابق با ساختار منظور بوکلی را تشکیل می‌دهند، بررسی می‌کنیم.

۱. روایت احضار در مکانی نامعلوم

علی بن میسر می‌گوید: چون امام صادق علیه السلام بر ابوجعفر منصور وارد شد، منصور یکی از غلامان خود را بالای سر خود قرار داد و به او گفت: همین که (جعفر بن محمد) بر من وارد شد گردنش را بزن. هنگامی که امام صادق علیه السلام وارد شد نگاهی به منصور کرد و زیر لب

سخنی گفت که کسی آن را نفهمید و سپس این جمله را آشکارا فرمود: «یا من یکفی خلقه کلهم و لا یکفیه احد، إکفنی شر عبدالله بن علی.» راوی می‌گوید: منصور غلامش را نمی‌دید و غلام نیز امام را نمی‌دید. منصور به امام صادق علیه السلام گفت: ای جعفر بن محمد، راستی من شما را در این گرما خسته کردم؛ برگرد. آنگاه امام صادق علیه السلام از مجلس او بیرون رفت. پس از آن منصور به غلامش رو کرد و گفت: چرا فرمانم را انجام ندادی (و گردن جعفر بن محمد را نزدی؟) گفت: به خدا سوگند، من او را نمی‌دیدم و حایلی میان من و او پدید آمده بود. منصور گفت: به خدا سوگند، اگر این داستان را برای احدی بازگو کنی، قطعاً تو را خواهم کشت. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۵۹)

این روایت علاوه بر اصول کافی، با همین سند در بصائر الدرجات نقل شده است. (ر.ک. صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۹۴) در کتاب‌های الثاقب فی المناقب (طوسی، ۱۴۱۲، ص ۴۲۲) و الخرائج و الجرائح (قطب‌الدین راوندی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۷۷۳) نیز با سند مرسل از علی بن میسر روایت شده است.

راویان سلسله سند این حدیث، در الکافی و بصائر الدرجات عبارتند از: محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی، احمد بن محمد بن عیسی، حسن بن علی و شاء و علی بن میسر بن عبدالله که امامی ثقة‌اند.

طبق ضوابط نقد سند، این روایت صحیح است. در متن این روایت هم نکته‌ای که بر خلاف دیدگاه کلامی شیعه و نشانه جعل باشد دیده نمی‌شود.

۲. روایت احضار امام در ربذه

ابراهیم بن جبلة گفت: وقتی منصور دوانیقی به ربذه وارد شد، حضرت صادق علیه السلام نیز در ربذه بود. منصور گفت: چه کسی به جای من جعفر را ملامت کند؟ (افراد را تحریک می‌کرد ولی خود کناره می‌گرفت.) او (امام صادق علیه السلام) می‌گوید: از محمد بن عبدالله بن حسن کناره‌گیری می‌کنم. پس اگر پیروز شود حکومت متعلق به من است و اگر شکست

بخورد و کشته شود من از کشته شدن جان سالم به در برده‌ام. به خدا قسم، او را می‌کشم. بعد به ابراهیم بن جبلة رو کرد و گفت: پسر جبلة برخیز و نزد جعفر بن محمد برو، جامه‌اش را دور گردنش پیچ و او را به زور نزد من بیاور.

ابراهیم گفت: من به منزل حضرت صادق علیه السلام رفتم، اما او در خانه نبود. در جست‌وجوی آن جناب به مسجد ابوذر رفتم و حضرتش را جلوی در مسجد ملاقات کردم، ولی خجالت کشیدم دستور منصور را اجرا کنم. آستین امام را گرفته، عرض کردم: امیرالمؤمنین شما را خواسته است. فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اجازه بده دو رکعت نماز بخوانم. در این موقع، به شدت شروع به گریه کرد. من پشت سر آن جناب بودم که شنیدم شروع به خواندن این دعا کرد: «اللهم انت ثقتی...» الخ دعا.

حضرت رو به من نمود و فرمود: طبق دستور عمل کن. گفتم: به خدا قسم، دستور او را انجام نمی‌دهم، گرچه کشته شوم. دست آن جناب را گرفتم و با خود بردم. یقین داشتم منصور او را خواهد کشت. همین که امام پشت پرده رسید این دعا را خواند: «یا اله جبرئیل...» الخ دعا.

ابراهیم گفت: همین که امام را نزد منصور بردم او از جای برخاست و نشست و همان سخنان خود را تکرار نمود که مردم را تحریک می‌کنی؟ به خدا سوگند، تو را خواهم کشت... امام فرمود: ای امیرالمؤمنین! چنین کاری نکرده‌ام. با من مدارا کن. به خدا قسم، مدت زمان اندکی با تو همراه خواهم بود. منصور گفت: بازگرد و برو. وقتی امام رفت، منصور به عیسی بن علی گفت: برو از او بپرس این جدایی با مرگ من است یا او؟ دوید تا خود را به امام رسانید و گفت: ای ابا عبدالله! امیرالمؤمنین می‌پرسد: این جدایی با مرگ اوست یا شما؟ فرمود: نه، با مرگ من است. وقتی پاسخ امام را به منصور رساندم، گفت: راست می‌گویند. ابراهیم افزود: سپس به دنبال حضرت روان شدم، دیدم به انتظارم نشسته است و از من به سبب خوش رفتاری که با او کرده بودم تشکر کرد و حمد و ستایش خدا را آغاز نمود و دعا را خواند. (ابن طاووس، ۱۴۱۱، ص ۱۸۷-۱۸۸)

سند این روایت، هم به علت ارسال و هم به علت ضعف راوی (ابراهیم بن جبله) ضعیف است.

علاوه بر ابن طاووس، قطب‌الدین راوندی در الخرائج و الجرائح (ر.ک. قطب‌الدین راوندی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۴۷) خلاصه این روایت را نقل کرده و اربلی در کشف الغمه (ر.ک. اربلی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۹۵) احضار امام در ربه را از قول عبدالله بن ابی لیلی گزارش نموده است.

ممکن است راویان متعدد یک روایت را نقل کنند و تفاوت‌هایی در نقل آنها وجود داشته باشد؛ چنانکه روایت کشف الغمه تفاوت‌هایی با این روایت دارد.

حدیث دیگری در کتاب الکافی نقل شده است (ر.ک. کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۵۹) که به دعای امام در ماجرای دیدار ربه اشاره دارد. البته متن آن دعا با دعای ذکر شده در این روایت متفاوت است. شاید هم در هر یک از این نقل‌ها فرازهای متفاوتی از دعای امام نقل شده باشد.

نکته قابل توجه وجود روایت دیگری در مهج الدعوات است (ر.ک. ابن طاووس، ۱۴۱۱ق، ص ۱۸۸) که راوی آن ربیع حاجب است و برخورد امام با منصور را در کوفه گزارش داده است. طبق آن، مسیب بن ضبی، جلاد منصور، آماده شده است که امام را به قتل برساند. حدیث یافت شده شباهت‌هایی با روایت ابن جبله دارد؛ از جمله آنکه عامل منصور برای احضار امام، ابراهیم بن جبله است. دعاها «اللهم انت ثقتی...»، «یا اله جبرئیل...»، «الحمد لله...» در آن نیز ذکر شده است و دعای جنگ احزاب در احضار به کاخ سبز بغداد ذکر شده است. گفت‌وگوهای بین امام و منصور نیز برداشت متفاوتی از احضار امام در باخمر می‌باشد؛ مثل یادآوری پیامبران و روایات صله رحم، و منصور به جای تهمت آشوب‌گری به امام، خویشان امام را آماج اتهام قرار می‌دهد و می‌گوید:

ای اباعبدالله، واقعاً شرمنده‌ام از اینکه شما را به زحمت انداختم و به این محل تشریف آورده‌اید! خواستم از خاندان شما شکوه کنم که با من قطع رابطه نموده و به من

تهمت می‌زنند و مردم را بر من می‌شورانند، در حالی که اگر دیگری متصدی این مقام شود که با آنها خویشاوندی نداشته باشد از او اطاعت می‌کنند و به سخنش گوش فرامی‌دهند. (همان، ص ۱۹۰)

از جمله عبارات قابل تأمل در این روایت مهج الدعوات، بیان سابقه دوستی ربیع با امام است^۱ و اینکه امام پیش از ورود به دربار منصور تصریح می‌نماید: «كَانَ صَدِيقًا لِي أُؤَلِّقِيهِ وَأَعَاشِرُهُ إِذَا حَجَجْتُ»؛ نترس! همین که چشمش به من بیفتد تمام ناراحتی او برطرف می‌شود. (همان)

روایت مذکور ترکیب تغییر یافته‌ای از برخی روایات، از جمله روایت محل بحث است که احضار امام صادق علیه السلام به دربار منصور را نشان می‌دهد.

به گفته برخی، در این روایت مهج الدعوات نشانه‌های جعل به خوبی آشکار است و قراین حکایت دارد که جاعل، خود ربیع حاجب بوده که خود را دوست امام معرفی کرده و خواسته است با نزدیک ساختن خود به امام صادق علیه السلام برای خویش اعتباری کسب کند. ربیع اگر به راستی از طرفداران امام صادق علیه السلام بود و با خاندان اهل بیت علیهم السلام پیوند اعتقادی می‌داشت، باید تمام کوشش خود را پس از منصور در راه استقرار حکومت علوی صرف می‌کرد و تلاش‌های امام صادق علیه السلام را به منظور به دست گرفتن زمام امور جامعه برای برقراری نظام اسلامی خنثا نمی‌ساخت. دست کم، می‌توانست پس از مرگ منصور، که در بغداد نبود و در سفر حج به سر می‌برد، اقدامی برای تعیین خلیفه و حاکم بعدی نکند و این میدان را برای فعالیت و کوشش مدعیان دیگر و اهلش باز بگذارد. در این صورت، شاید جهان اسلام پس از منصور وضع دیگری پیدا می‌کرد. (قاضی، بی‌تا، ص ۵۲ و ۵۳)

۳. روایت احضار در باخمرا

متن روایت بدین شرح است:

۱. همان، ربیع درباره امام می‌گوید.

یونس بن یعقوب می‌گوید: حضرت صادق علیه السلام در گوش من فرمود که پس از کشته شدن ابراهیم پسر عبد الله بن حسن در باخمرا - که محلی است نزدیک کوفه - به وسیله سپاهیان منصور، همه ما را از مدینه خواستند، تا آنجا که هیچ فردی از ما را در مدینه باقی نگذاشتند. همگی وارد کوفه شدیم و یک ماه در آنجا پیوسته منتظر کشته شدن خود بودیم. سرانجام ربیع حاجب آمد و گفت: این علویان کجایند؟ دو تن از خردمندان نزد امیرالمؤمنین بروید. امام فرمود: من به همراه حسن بن زید رفتیم. همین که چشم منصور به من افتاد، پرسید: تویی که غیب می‌دانی؟ گفتم: جز خدا کسی غیب نمی‌داند. گفت: برای تو خراج می‌آورند؟ گفتم: خراج را که برای تو می‌آورند. پرسید: می‌دانی برای چه شما را فراخواندم؟ گفتم: نه. گفت: می‌خواهم خانه‌های شما را ویران کنم، چاه‌های آبتان را بخشانم و نخلستان‌هایتان را قطع کنم و شما را به شراة تبعید نمایم. تا یک تن از اهالی حجاز و عراق نتواند به شما نزدیک شود؛ زیرا اینها موجب تباهی شما می‌شوند.

گفتم: ای امیرالمؤمنین! خداوند به سلیمان قدرت داد، شکر کرد. ایوب را مبتلا نمود، صبر کرد. به یوسف ستم روا داشتند، بخشید. تو از همین دودمانی. در این هنگام، منصور لبخندی زد و گفت: این سخنان را تکرار کن. دگرباره گفتم. منصور گفت: باید چون تویی رهبر مردم شود. من شما را بخشیدم و جرم اهالی بصره را نیز به شما بخشیدم. همان حدیثی را که پدرت از اجداد گرامی خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برایم بازگو نموده است، نقل کن.

گفتم: پدرم از اجداد گرامی خود از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که صله رحم موجب آبادی ملک و طولانی شدن عمر و زیادی جمعیت می‌شود، هر چند مردم کافر باشند. گفت: منظورم این حدیث نبود. گفتم: پدرم از اجداد گرامی خود از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: رَحِمَها در حالی که به عرش پیوسته‌اند می‌گویند: خداوند، هر که با خویشاوندان پیوند برقرار می‌کند به تو متصل باد و هر که از آنان برید از تو منقطع باد. منصور گفت: این هم منظورم نبود.

گفتم: پدرم از اجداد گرامی خود از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: خداوند فرموده است: من رحمانم و رَحِمَها را آفریده و نام او را از نام خود برگرفته‌ام. هر

که پیوند خویشاوندی را مراعات کند با او خواهم بود و هر که قطع کند از او خواهم برید. منصور گفت: این هم منظور نیست.

گفتم: پدرم از اجداد گرامی خود از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل کرد که یکی از پادشاهان روی زمین، که بیش از سه سال از عمرش باقی نمانده بود، صله رحم کرد، خداوند سه سال عمر او را به مدت سی سال تمدید نمود. گفت: منظورم همین حدیث بود. اکنون بگو ببینم می‌خواهی در کدام شهر اقامت گزینی؟ من تصمیم دارم که صله رحم کنم. گفتم: مدینه. منصور ما را به مدینه فرستاد و خداوند ما را از شر او راحت ساخت. (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۸۵ق، ص ۲۳۲-۲۳۴)

با وجود ضعف سند این روایت به علت راویان مجهول و یا سنی‌مذهب همچون سلولی، از یک سو، انگیزه‌های جعل در آن مشاهده نمی‌شود؛ زیرا راوی آن ربیع حاجب نیست که منتسب به دستگاه حکومتی باشد و از سوی دیگر، راویان شیعه در سلسله سند آن قرار نگرفته‌اند که - به فرض - بخواهند به نفع مذهب خود حدیثی جعل کنند.

از متن این روایت نکات حایز اهمیتی فهمیده می‌شود:

۱. مواجهه امام صادق علیه السلام و منصور در باخمرای پس از قیام و شهادت ابراهیم بن عبدالله بن حسن مثنی روی داده است. ابراهیم بن عبدالله بن حسن مثنی در سال ۱۴۵ق پس از قیام برادرش محمد نفس زکیه، که در مدینه قیام کرده بود، در بصره به پا خاست. او پس از ورود به باخمرای توسط سپاه عباسیان به شهادت رسید. در چنین فضای آشفته‌ای طبیعی به نظر می‌رسد که منصور به بزرگان علویان مظنون شود و بخواهد آنان را زیر نظر گیرد؛ چنان‌که طبق این روایت، امام صادق علیه السلام و تمام مردان علوی را از مدینه به باخمرای احضار می‌کند تا همه علویان را یک‌جا زیر نظر نگاه داشته باشد و سایر قیام‌ها را در نطفه خاموش کند.

۲. امام صادق علیه السلام در برابر سخن منصور، که از علم امام سخن می‌گفت، سخن او را تأیید ننمود و به صراحت نیز آن را از خود نفی نکرد. آقای بوکلی وجود چنین مضمونی را

در روایت، نفی علم غیب از امام تلقی کرده و آن را برخاسته از اختلاف شیعیان در دارا بودن علم غیب امام دانسته است. (Buckley, 2007, P.320)، در حالی که اگر فضای حاکم بر مواجعات امام و منصور و پیشینهٔ مراودات ایشان بازخوانی شود، چنین گفت و شنودی از منصور و امام بیشتر مشخص خواهد شد.

منصور به تجربه، علم غیب امام را دریافته بود؛ از جمله: در ماجرای «ابواء» که عده‌ای برای بیعت با نفس زکیه گرد آمده بودند، امام فرمود: خلافت از آن کسی است که قبای زرد می‌پوشد که مقصود، منصور بود. این پیش‌گویی امام بعدها به حقیقت پیوست. شاید هم در اینجا منصور با لحنی عیب‌جویانه این جملات را ادا کرده باشد تا امام را به عنوان کسی که علم غیب دارد و خلافت او را پیش‌گویی کرده است بازخواست نماید که چرا اکنون از مردم مالیات جمع‌آوری می‌کند و خود را امام آنان می‌داند؟ امام با فراست تمام به منصور پاسخ داده و فرمود: جز خدا کسی علم غیب نمی‌داند. این سخن امام به طور مطلق، علم غیب را از امام نفی نمی‌کند. کسی که با ادبیات قرآن و به تبع آن، ادبیات امام آشنا باشد با تأمل در آموزه‌های قرآن و سیرهٔ پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام، که از قرآن جدا نیستند، به خوبی ریشه این سخن را درمی‌یابد. در آیاتی از قرآن نیز پیامبر ﷺ علم غیب را از خود نفی می‌کند و خداوند به پیامبرش ﷺ چنین می‌فرماید: «بگو: من فرستاده‌ای نوظهور نیستم و نمی‌دانم که بر من یا بر شما چه خواهد رفت. من از چیزی جز آنچه به من وحی می‌شود، پی‌روی نمی‌کنم و من جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیستم.» (احقاف: ۹) و «بگو: من مالک سود و زیان خود نیستم، مگر آنچه خداوند بخواهد. و اگر علم غیب می‌دانستم بر خیر خود بسی می‌افزودم و هیچ شری به من نمی‌رسید. من کسی جز بیم‌دهنده و مژده‌دهنده‌ای برای مؤمنان نیستم.» (اعراف: ۱۸۸)

در این آیات، پیامبر بهره‌مندی از علم غیب را از ساحت بشری خود نفی می‌کند، اما این توصیف با این واقعیت که او به وسیلهٔ وحی عالم به غیب باشد، سازگار است (ر.ک. طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۹۰-۱۹۱)؛ همچنان که در آیاتی از قرآن، مثل ۲۶ و ۲۷ سوره

جن می‌فرماید: «او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ‌کس آشکار نمی‌سازد؛ مگر بر آن پیامبری که از او خشنود باشد که برای مراقبت از او، پیش روی و پشت سرش نگهبانی می‌گمارد.» (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۷)

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام، که معصوم و مرضی خداوندند، در جایگاهی قرار می‌گیرند که در پرتو تعلیم الهی چیزی بر آنان نهفته نیست. (همان)

۳. امام منصور را با سخنانی نرم، که به صبر و ملایمت و گذشت فرامی‌خواند، مخاطب قرار داد و فرمود: «إِنَّ سُلَيْمَانَ عليه السلام أُعْطِيَ فَشَكَرَ وَ إِنَّ أَيُّوبَ ابْتُلِيَ فَصَبَرَ وَ إِنَّ يُوسُفَ ظَلِمَ فَغَفَرَ وَ أَتَتْ مِنْ ذَلِكَ النَّسْلُ.» در برخی نسخه‌ها به جای «وَ أَتَتْ مِنْ ذَلِكَ النَّسْلُ»، «وَ أَتَتْ مِنْ ذَلِكَ النَّسْلُ» و در جایی «هؤلاء أنبياء الله إليهم يرجع أنسابنا» (ابن حیون، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۳۰۴) آمده است.

به گفته برخی پژوهشگران، بیان این جملات از سوی امام به هیچ وجه مدح و ستایش منصور و چاپلوسی نیست، بلکه معنای آن، این است که بر حاکم مقتدری از نسل بنی‌هاشم واجب است که در برابر مخالفانش منصف و مزین به صبر و گذشت باشد. (ر.ک. قزوینی، ۱۴۲۹، ص ۵۹۳ / سیدالاهل، ۱۹۵۴، ص ۱۳۱)

امام در برخورد با منصور، که بیش از اندازه خشمگین و کینه‌توز بود، راهی جز این شیوه آرام و نرم، که در این‌گونه شرایط، از هر شیوه دیگری کارسازتر است، نداشت. امام می‌خواست خشم او را فرونشاند. از این‌رو، سخنی به این مضمون مطرح فرمود که وقتی خداوند متعال نعمتی را به بندگانش عطا می‌کند سزاوار سپاس آنهاست؛ همچنان که سلیمان پیامبر نیز بر نعمت‌های او سپاس گفت و اینک تو از هر سوی، غرق نعمت‌های خداوندی. اذیت و آزار بی‌گناهان در پی بدگمانی و تهمت به آنان، کفران نعمت‌های خداست و اگر - به فرض - مرا مایهٔ بلای جان خود می‌دانی، اگر چونان که ایوب در برابر سخت‌ترین بلاها شکیبایی پیشه کرد، صبوری به خرج دهی اجر صابران را از آن خود می‌سازی و اگر به گمان تو، من به تو ستم روا داشته‌ام در صورتی که به یوسف اقتدا کنی و همان‌گونه که او

برادرانش را بخشید ببخشایی این رفتار به تقوا نزدیک‌تر است و خدا نیکوکاران را دوست دارد. (معروف الحسینی، ۱۳۸۵، ص ۲۶۴)

پاسخ امام بر دل منصور مؤثر افتاد. او لبخندی زد و از امام خواست مثل گذشته‌ها برایش حدیثی نقل کند.

۴. گوشزد کردن روایات صلهٔ رحم در پی درخواست منصور نیز سخنانی بی‌ارتباط با نسبت امام و منصور نیست. اما آقای بوکلی چنین قلمداد کرده که جاعلان با جست‌وجو در سایر روایات شیعه، مناسب دیده‌اند چنین روایاتی را در روایات جعلی خود قرار دهند. (Buckley, 2007, P.323)

به گفتهٔ اسد حیدر، گرچه منصور بر امام خشم می‌گرفت و برای کشتن او تلاش می‌کرد، ولی این تصمیم به خاطر دشمنی دیرینه‌اش با امام نبود؛ زیرا او در ایام محنت با امام بود و از آن حضرت حدیث می‌شنید و از حامیان او بود؛ زیرا منصور در گذشته یکی از بزرگ‌ترین داعیان برای قیام علویان بود و با محمد نفس زکیه بیعت نمود و مردم را به انقلاب علیه امویان به اسم علویان دعوت می‌کرد. ولی هنگامی که به حکومت دست یافت عموزاده‌هایش را فراموش کرد و شیفتگی او به قدرت و حکومت موجب شد که بزرگ‌ترین شخصیت زمانه را، که چشم‌ها به سویش دوخته شده بود، از میان بردارد. (اسد، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۶۸ و ۴۶۹)

امام با وجود آگاهی از حدیث مورد نظر منصور، روایات صلهٔ رحم را یکی پس از دیگری برایش نقل می‌کرد تا او را به وظیفه‌اش در ارتباط با ارحام و خویشاوندان خود آشنا گرداند. (ر.ک. مظفر، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۱۰۲، پاورقی). منصور می‌خواست عمر دولتش افزایش یابد و تصور می‌کرد که با این روایت، امانی برای خود گرفته است، در حالی که ضعف خود و عظمت مقام آموزگاری را که از او درس آموخته است آشکار می‌سازد. (جندی، ۱۳۹۷، ص ۸۴)

۵. محتوای این روایت در روایات دیگر نیز به چشم می‌خورد؛ مثلاً، در کتاب الکافی توسط معاویه بن عمار و ظریف بن ناصح از راویان موثق شیعه روایتی نقل شده است که از حیث

منیع و راوی بر این روایت ترجیح دارد و مضمون این روایت را تأیید می‌کند. در عین حال، تفاوت‌هایی بین این دو روایت دیده می‌شود.

وجود چنین روایاتی آن‌گونه چالش‌برانگیز نیست که در علم حدیث شیعه و اهل سنت بی‌پاسخ بوده و نیاز باشد با روش‌های ساختارشناسانهٔ صرف، این روایات نقد و ارزیابی گردند. تقطیع و نقل به معنای حدیث شیوه‌های پرکاربردی در میان ناقلان و کاتبان حدیث است. ممکن است دو راوی شاهد یک ماجرا باشند، ولی هر یک بخشی از آن را نقل کنند. علاوه بر این، مسئلهٔ تقطیع روایت - که نویسندگان بعدی به حسب نیاز، بخشی از روایت را نقل می‌کنند - می‌تواند توجیه‌کنندهٔ وجود بخش‌هایی از روایات مشروح در روایات موجز و خلاصه باشد. بنابراین، نقل‌های متفاوت یک رویداد با وجود تفاوت‌ها نباید جدای از هم تلقی شود و جداگانه نقد گردد. چه بسا با کنار هم قرار دادن این نقل‌ها، کاستی‌های هر یک آشکار گردد و نقل صحیح‌تر انتخاب شود.

بنابراین، وقتی یک رویداد را دو راوی نقل کرده‌اند که یکی راستگو و ضابط است، نقل او بر دیگری ترجیح می‌یابد، اگرچه ممکن است نقل دیگری از این روایت وجود داشته باشد که به وفور در منابع اهل سنت دیده می‌شود و نویسنده بدان اشاره کرده است. این متن بدین شرح است:

۴. روایت احضار در مدینه

منصور دوانیقی در سال ۱۴۷ برای انجام فریضهٔ حج رهسپار مکه گردید و سپس وارد مدینه شد. به ربیع فرمان فرستاد: «مأموران را از پی جعفر بن محمد اعزام کن تا او را به اجبار بیاورند. خدا مرا بکشد اگر او را نکشم!». ربیع، خود را به غفلت زد.

منصور برای بار دوم از او درخواست به کسی مأموریت دهد تا امام را به زور بیاورد. باز هم ربیع، خود را به غفلت زد. در مرتبهٔ سوم پیغامی سخت برای ربیع فرستاد و به او فحش داد و به او فرمان داد که کسی را نفرستد و امام را بیاورد. ربیع کسی را در پی دست‌گیری امام صادق علیه السلام فرستاد. همین که آن جناب آمد، ربیع به ایشان عرض کرد: ای

اباعبدالله! خدا را یاد کن که منصور در پی توست و غرضی دارد که جز خدا کسی نمی‌تواند مانع او شود. امام صادق علیه السلام گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله». سپس ربیع، منصور را از حضور امام مطلع ساخت. وقتی امام وارد شد، منصور از شدت خشم به او رو کرد و گفت: ای دشمن خدا، مردم عراق تو را امام گرفته‌اند و زکات مال خود را برایت می‌فرستند. با حکومت من مخالفت و فتنه‌انگیزی می‌کنی؟ خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم!

امام فرمود: ای امیرالمؤمنین! خدا به سلیمان قدرت داد، او شکر کرد. ایوب را مبتلا نمود، صبر کرد. به یوسف ستم کردند، بخشید. تو از همین نژاد هستی.

منصور، که این سخنان را شنید گفت: نزدیک من بیا، ای اباعبدالله. تو پاک‌ساحت و نیک‌اندیش هستی و از آشوب و فتنه‌انگیزی به دوری. خداوند بهترین پاداش خویشاوندی را به تو بدهد. سپس دست امام را گرفته و او را پهلوی خود نشانید و دستور داد عطر بیاورند. خودش چنان سر و صورت امام را عطرآگین کرد که عطر از محاسن شریفش قطره قطره می‌چکید. سپس گفت: در پناه خدا بازگردید. و به ربیع دستور داد که به امام جایزه و خلعت دهد و آن جناب را در پناه خدا تا منزل همراهی کند.

ربیع گفت: خودم را به امام رساندم و گفتم: قبل از آمدن شما آنچنان منصور را خشمگین دیدم که برایش سابقه نداشت و پس از آن هم حالتی پیش آمد که برایم بی‌نظیر بود. وقتی وارد شدی چه گفتمی، ای اباعبدالله؟

امام فرمود: وقتی وارد شدم گفتم: «اللهم احرسنی...» الخ

در میان آثار اهل سنت، قدیمی‌ترین نقل پیدا شده از زبیر بن بگّار (م ۲۵۶ق) در کتاب اخبار الموققیات (ر.ک. زبیر بن بگّار، ۱۴۱۶، ص ۱۳۴ / متقی هندی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۶۲) است که تفاوت‌هایی با سایر نقل‌ها دارد.

قاضی تنوخی م ۳۸۴ق (قاضی تنوخی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۷۰-۷۱)، ابن عساکر م ۵۷۱ق (ر.ک. ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۱۸، ص ۸۷-۸۹)، ابوالفرج بن جوزی م ۵۹۷ق (ر.ک. ابن جوزی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۳)، سبط بن جوزی م ۶۵۴ق (ر.ک. ابن جوزی، ۱۴۱۸، ص ۳۰۸-

۳۰۹^۱ و ابن صباغ م ۸۵۵ ق (ابن صباغ، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۹۱۶) این روایت را نقل کرده‌اند. مزی (م ۷۴۲ق) در ضمن توصیف امام صادق علیه السلام خلاصه‌ای از این روایت را نقل کرده است. (مزی، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۹۵) ذهبی (م ۷۴۸ق) نیز این روایت را آورده است. (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۲۶۶)

در مقایسه این روایت با احضار امام در باخمر، در ابتدا شباهت‌های زیادی به چشم می‌خورد. در هر دو منصور امام را به جمع‌آوری زکات و برانگیختن شورش علیه حکومت متهم می‌کند. امام صفات پیامبران را به منصور یادآوری می‌نماید. منصور آرام می‌شود و با رفتارهای خاصی محبت خود را به امام ابراز می‌دارد.

این دو روایت با وجود شباهت‌های زیادی که با هم دارند، دارای تفاوت‌هایی نیز هستند که می‌توانند جداکننده صحنه این دو مواجهه باشند؛ از جمله سال و مکان رویداد. چه اشکالی دارد که برخی حرف‌ها و سخنان کلیدی در مواجهه دو شخصیت بارها تکرار شوند و اثربخش باشند؟ علاوه بر این، روایت اخیر را راویان و نویسندگان اهل سنت روایت کرده‌اند و ابن جوزی، که خود بسیاری از روایات شیعیان را به علت متهم بودن آنها به رفض از اعتبار ساقط می‌داند، این روایت را در کتاب خود نقل کرده است. بر فرض که این روایت را جعلی بدانیم، طبق نظر آقای بوکلی نباید شیعه را متهم کنیم که جاعل این روایات به نفع مذهب خود باشد.

بوکلی می‌گوید: به رغم تفاوت درون‌مایه‌ها و محتواها، روایات به نوع ریخت‌شناسی واحدی تعلق دارند. حقایق دیگری هم از درون‌مایه‌ها بیرون کشیده می‌شوند که در شکل‌گیری روایات، در درجه دوم اهمیت قرار دارند و متغیرند؛ مثل علاقه ربیع به امام صادق علیه السلام، حمایت خراسانیان از امام صادق علیه السلام، داشتن پیرو در کوفه. به همین دلیل، راویان مراقب این تغییرات و افزایش درون‌مایه‌ها نیستند و بدین‌روی، آماج انتقاد قرار نمی‌گیرند. (Buckley, 2007, P.324)

۱. وی سال ۱۴۴۴ق را برای حج ذکر کرده است.

اینکه آقای بوکلی چارچوبی برای متن در نظر می‌گیرد و مضامینی را در این چارچوب قرار می‌دهد و از جزئیات متن چشم می‌پوشد، سبب برداشتی غیرواقع‌بینانه از متن می‌شود، در حالی که یک مضمون در کنار سیاق متن باید در نظر گرفته شود و با توجه به آن معنا گردد.

نویسنده در جای دیگر می‌نویسد: روایاتی که به وسیلهٔ یک گروه از راویان ایجاد و نقل شده انعکاسی از تصور آنها نسبت به خودشان، نگرششان نسبت به سایر گروه‌ها و باورها و ارزش‌های آنهاست. اگر فرض کنیم گروه‌هایی که این روایات در وهلهٔ اول به آنها استناد داده شده معاصر امام صادق علیه السلام و منصور بوده‌اند به سبب این هم‌عصری ما ابتدا باید این عقاید و ارزش‌ها را کشف کنیم. (Buckley, 2007, P.324)

با بررسی سند تعدادی از این روایات، چنین به دست آمد که روایات مشروح این دسته از روایات توسط راویان اهل سنت نقل شده‌اند. پس چگونه نویسنده مدعی است که عقاید و ارزش‌های شیعه در جعل این روایات تأثیر داشته است، در حالی که نقل‌هایی که سلسله راویانشان، شیعه باشد - اعم از راویان قابل اعتماد و غیر قابل اعتماد - بسیار محدودند. در ادامه، دسته‌ای از روایات بررسی می‌شود که هم از نظر سند و هم از نظر متن ضعیف هستند. این روایات فاقد اعتبار بوده و با عقاید راستین شیعه هیچ‌سختی ندارند و منشأ جعل آنها نیز مشخص است. از جملهٔ این روایات به روایت احضار امام در بغداد اشاره می‌گردد:

روایت احضار امام در بغداد در بین منابع متعدد شیعه و اهل سنت تنها در مهج الدعوات نقل شده است. در سند این روایت، راویان ناشناسی همچون محمد بن عباس بن داود بن عاصمی وجود دارد و محمد بن ربیع آن را از پدرش، ربیع، نقل کرده است. شخصیت ربیع و شیعه نبودن وی و ضعف او روشن است. ربیع بن یونس بن محمد بن عبدالله بن ابی‌فروه با کنیهٔ ابوالفضل، دربان و نگهبان منصور بود. او پس از ابویوب موریانی به وزارت منصور رسید و پس از او دربان و نگهبان مهدی، فرزند منصور شد. منصور بسیار او را دوست می‌داشت و به او اعتماد می‌کرد. (ابن خلکان، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۹۴)

خطیب بغدادی (م ۴۶۳ ق) درباره او می‌نویسد: گویند: ویژگی درباری در خاندانی به ریشه‌داری خاندان ربیع نبوده است. ربیع، خود دربان منصور و آزاد شده او بود، سپس وزیر او شد، پس از آن دربان مهدی گردید. او کسی است که با مهدی بیعت کرد و عیسی بن موسی را خلع نمود و فرزندش فضل دربان هارون شد و نوه ربیع، عباس بن فضل، دربان امین گردید. (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۴۱۳)

اعتماد منصور نسبت به ربیع در سخنانی که بین او و منصور گذشته، آشکار است؛ از جمله، شبی منصور، ربیع حاجب را طلبید و گفت: تو جایگاهت را نسبت به من می‌دانی و این هر روز بهتر می‌شود. وقتی حادثه‌ای پیش می‌آید، با آنکه زن و فرزندم بی‌اطلاع‌اند، به کمک تو چاره‌جویی می‌کنم. گفتم: این از لطف خدا و شما نسبت به من است و اینکه من نهایت خیرخواهی را نسبت به شما دارم. (ر.ک. ابن طاووس، ۱۴۱۱ ق، ص ۱۹۳)

بنابراین، ربیع بن یونس نوکر، مطیع و گوش به فرمان منصور بود. او از جمله افرادی بود که از کودکی به دستگاه بنی‌عباس راه یافته و نوکری آنها را کرده و حاجب منصور شده و بعد هم به آنان خدمات فراوانی کرده و بالاخره به وزارت رسیده بود. وقتی منصور مرد اگر ربیع نبود خلافت از دست خانواده منصور بیرون می‌رفت و شاید به دست عموهایش می‌افتاد. ربیع، که به تنهایی در بالین منصور بود، وصیت‌نامه‌ای جعل کرد و مهدی را به خلافت رساند. فضل بن ربیع، که بعدها در دستگاه هارون و امین وزارت داشت، پسر همین شخص است. این خانواده به وفاداری به بنی‌عباس معروف‌اند. (مختار اللیثی، ۱۳۸۴، ص ۴۷)

این روایت نه تنها از نظر سند ضعیف است، بلکه فاقد شهرت روایی بوده و حتی از سوی راویان ضعیف شیعه هم نقل نشده است که به شیعه نسبت داده شود. تنها نسبت آن به تشیع، به کتاب مهج الدعوات سید بن طاووس برمی‌گردد که از شخصیت‌های بزرگ شیعی است. ولی کتاب وی از جمله کتاب‌هایی نیست که شیعه تمام روایات آن را بپذیرد یا در تبیین دیدگاه‌های سیاسی خود بدان متمسک شده باشد.

از نظر متن، به علت طولانی بودن روایت، متن کامل آن در این مقاله آورده نشد و به ذکر نکات قابل تأمل و تردید در آن بسنده گردید:

گذشته از خطاهایی که در متن روایت درباره گزارش سال واقعه و سن امام روی داده - که قابل اغماض است - نسبت‌ها و گفته‌هایی در آن به چشم می‌خورد که بوی جعل می‌دهد؛ از جمله:

۱. در بخشی از روایت، ربیع مردی شیعه‌مذهب معرفی شده است، در حالی که بررسی رفتار او بطلان این ادعا را روشن می‌سازد. ربیع اگر به راستی از طرفداران امام صادق علیه السلام بود و با خاندان اهل بیت علیهم السلام پیوند اعتقادی داشت باید تمام کوشش خود را پس از منصور در راه استقرار حکومت علوی مصروف می‌داشت و تلاش‌های امام صادق علیه السلام را در بازیابی زمام امور جامعه برای برقراری نظام اسلامی خنثا نمی‌کرد. کمترین کاری که می‌توانست بکند این بود که پس از مرگ منصور، که در بغداد نبود و در سفر حج به سر می‌برد، اقدامی برای تعیین خلیفه و حاکم بعدی نکند و این میدان را برای فعالیت و کوشش مدعیان دیگر و اهلس باز بگذارد، در این صورت، شاید ممالک اسلامی پس از منصور وضع دیگری می‌یافتند. (قاضی، بی‌تا، ص ۵۲ و ۵۳)

هرگز به مرد جاه‌طلب و دنیاداری همچون ربیع حاجب نمی‌توان نسبت تشیع داد و نمی‌توان او را، که گوشت و پوست و خونس از خوان منصور پرورش یافته بود، در ادعای خود صادق دانست. (همان، ۵۵)

۲. در بخشی از روایت، سخنانی در خصوص بخشش زمین از سوی امام به ربیع، بین امام و ربیع رد و بدل گردیده و به امام نسبت داده شده است که فرمود: «اگر از امیرالمؤمنین [منصور] نمی‌ترسیدم، این پول را به تو می‌بخشیدم، ولی همان زمینی که در مدینه داشتم و حاضر بودی آن را به مبلغ ده هزار دینار از من بخری ولی آن را به تو نفروختم، اکنون همان زمین را به تو بخشیدم.»

چنین گفتاری با سیره امام منافات دارد و بعید نیست که این سخنان از ساخته‌های ربیع باشد. با وجود نیازهای شیعه، چه لزومی دارد که امام به ربیع صله دهد، آن هم تا این حد؟! گذشته از این، چرا امام برای کمک به ربیع، که بسیار محبوب منصور است، از او بترسد و اینچنین به ترس خود اذعان کند؟!

۳. انتهای روایت، که منصور سبب نرم شدن رفتار خود را شرح می‌دهد و از مشاهدهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید، نیز قابل تأمل است. در چند روایت دیگر هم، چنین ادعاهایی مطرح شده است؛ ادعاهایی که راویان آنها فقط ربیع، منصور و یا راویان مجهولی مثل محمد بن عبدالله اسکندری هستند. برای نمونه، در روایتی منصور علت رفتار نرمش با امام را دیدن ازدهایی می‌داند که وی را تهدید می‌کند که به امام آسیبی وارد نسازد. (ر.ک. ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۲۳۱) در روایت دیگری به نام روایت محمد بن عبدالله اسکندری آمده است:

منصور حضرت صادق علیه السلام را حاضر نمود. من (راوی) در صحن حیاط منزل، او را دیدم که لب‌هایش به دعایی در حرکت بود. نفهمیدم چه می‌خواند. دیدم قصر در حرکت است؛ مثل یک کشتی که در کام امواج دریا گرفتار باشد. منصور را دیدم که با سر و پای برهنه مقابل امام راه می‌رفت، دندان‌هایش به هم می‌خورد و تمام اعضای بدنش می‌لرزید. گاهی رنگ چهره‌اش سرخ و گاهی زرد می‌شد. بازوی امام صادق علیه السلام را گرفته و به بالای تخت سلطنت کشاند و خودش دو زانو در مقابلش نشست؛ مثل بنده‌ای که مقابل مولای خود بنشیند. (ابن طاووس، ۱۴۱۱، ص ۲۰۱)

این دسته از روایات در مقایسه با روایات معتبری که مضمون آنها توسط روایات متعددی تأیید می‌شود و نشان می‌دهند که برخورد هوشیارانهٔ امام در کنار امداد الهی، منصور را نرم ساخته و عامل نجات امام گردیده است، اعتباری ندارد.

آقای بوکلی چنین روایتی را هم نقد می‌کند و ادعاهایی همچون دیدن ازدها را جعل بزرگ‌تری قلمداد می‌نماید. (Buckley, 2007, P.317)

در این عقیده با وی موافق‌ایم، ولی منشأ این جعل را شیعه نمی‌دانیم؛ زیرا شیعه برای اثبات قداست و معجزات امام از پشتوانهٔ قوی کلامی برخوردار است و نیازی ندارد روایاتی تا این حد از ضعف را مستمسک اعتقاد خود قرار دهد و به وسیلهٔ آنها بخواهد از مذهب خود دفاع کند.

چه خوب بود آقای بوکلی برای اظهار نظر نهایی درباره این روایات، تتبعی در منابع معاصر شیعه انجام می‌داد و نظر نویسندگان و اندیشمندان معاصر شیعه را درباره این روایات جویا می‌شد.

به نظر آقای بوکلی این روایات نه تنها در دوره نقل بی در پی‌شان، بلکه اکنون نیز مناسبت و جایگاه خود را حفظ کرده‌اند و یک منشور فعالیت برای شیعه به حساب می‌آیند. (همان، ص ۳۲۷)

در ادامه، نظر معاصران شیعه را می‌آوریم تا نشان دهیم آقای بوکلی در این نتیجه‌گیری به بیراهه رفته است:

دیدگاه هاشم معروف الحسینی

هاشم معروف الحسینی، از حدیث‌پژوهان شیعه، کتابی درباره احادیث جعلی با عنوان *الموضوعات فی الآثار و الاخبار: عرض و دراسة تألیف نموده است*. او در کتاب *سیره الائمه الاثنی عشر خود* به این روایات اشاره کرده، می‌نویسد: *راویان مدعی هستند که منصور هشت بار در حالی که کینه امام صادق علیه السلام را به دل گرفته بود و قصد کشتن‌اش را داشت، آن حضرت را فراخواند، ولی هر بار پس از رویارویی با ایشان، از عملی ساختن مقصود خود کوتاه می‌آمد و ناخواسته، ناگزیر به رعایت احترام و بزرگداشت حضرت می‌گردید.*

وی سپس می‌افزاید: من در بیشتر آنچه برخی راویان درباره این برخوردهای ادعایی نقل کرده‌اند تردید دارم؛ زیرا منصور به خوبی می‌دانست که امام صادق علیه السلام کاری به خلافت و قیام علیه حکومت او ندارد و با عموزادگانش نیز، که هر از گاهی قیام می‌کردند، هم‌داستان نبود و از ناکام ماندن همه تلاش‌های ایشان خبر داده بود.... گمان نمی‌کنم منصور سعی در کشتن ایشان نموده یا اندیشه این کار را به خود راه داده باشد؛ زیرا می‌دانست کاری از این قبیل برایش گران تمام می‌شود.

افزون بر اینها، چنین روایاتی از امام صادق علیه السلام چهره کسی را می‌نمایاند که در موضع ضعف و زبونی، عفو و بخشش منصور و رضایت او را طلب می‌کند، و حال آنکه

بیشتر روایات حکایت از آن دارند که او در امر دین خود با هیچ‌کس مجامله و معامله نمی‌کرد و حتی گاهی همچون صاعقه بر سر منصور و ستمگرانی چون او می‌خروشید. (معروف الحسینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۶۶)

ظاهراً این نقد ناظر به روایات مهج الدعوات است که راوی بیشتر آنها ربیع حاجب است و گزافه‌گویی‌های ویژه‌ای در خشمگین بودن منصور نموده؛ مانند اینکه او گریزی گران برای کشتن امام در دست داشت یا جلاد آماده بود تا به محض صدور فرمان منصور، امام را بکشد. همچنین رفتارهای تضرع‌آمیزی به امام نسبت داده که از ساحت امام به دور است. او همچنین خود را از شیعیان خاص جلوه داده و علاوه بر نقل دعا‌های امام، به معجزاتی اشاره کرده است که فضای روایت به افسانه بیشتر شباهت دارد تا واقعیت. منصور نیز مودی‌تر از آن است که خشم و کینهٔ خود را نسبت به امام بدین‌گونه بی‌پرده نشان دهد که جلادی را برای کشتن امام، آماده ساخته باشد.

اما آشکار نبودن شرکت امام در قیام‌ها و فعالیت‌های سیاسی به این معنا نیست که امام صادق علیه السلام کاری به خلافت و قیام علیه رژیم او نداشته است، بلکه شیعه دارای تشکیلاتی مخفی بود تا در عین مبارزهٔ سیاسی، بهانه‌ای به دست منصور ندهد. علاوه بر این، دو فرزند امام (موسی و عبدالله) در قیام نفس زکیه شرکت داشتند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۶) و امام به حسین بن زید، که در قیام محمد و ابراهیم شرکت کرده و متواری شده بود، پناه داد. (همان، ص ۲۵۷) سیرهٔ امام حاکی از ایستادگی ایشان در برابر حاکم جابر است.

دیدگاه حسن قاضی

حسن قاضی متن و سند این روایات را مخدوش می‌داند. از نظر او، سخنانی که به امام نسبت داده شده چاپلوسی در مقابل حاکم زمان تلقی می‌شود و راوی اصلی این روایات، ربیع حاجب، یعنی نگهبان و آجودان مخصوص منصور است و پیداست کسی که جیره‌خوار خوان منصور است نمی‌تواند پشتیبان و راوی امام صادق علیه السلام باشد. (قاضی، بی‌تا، ص ۳۱)

می‌نویسد: این پندارهای باطل، که در واقع گفتار مغرضانهٔ افراد حاشیه‌نشین و یا بزرگان و سران حکومتی در دوران زندگی امامان علیهم السلام - هستند، نشان می‌دهد که امام صادق علیه السلام برای تعطیل نشدن کلاس درس و بحث خود به بزرگ‌ترین خواری، که از یک انسان معمولی هم انتظار نمی‌رود، تن داده و در مقابل حاکم زمان به تملق و چاپلوسی و سالوسی پرداخته است. (همان، ص ۲۸ و ۲۹)

دیدگاه احمد مغنیه

در بین دیدگاه‌های مطرح، احمد مغنیه موضع متعادل‌تری دارد. او احضارهای امام توسط منصور و کینهٔ شدید وی را نسبت به امام تا سرحدی که آرزوی نابودی امام را در سر می‌پروراند، می‌پذیرد. اما این مطلب که منصور به شکل بیان شده در برخی از این روایات نقشهٔ قتل امام را کشیده باشد، قبول ندارد.

او می‌نویسد: منصور هرگز فکر نکرده بود که اباعبدالله را بکشد و من این نکته را که بعضی از مورخان نوشته‌اند که منصور امام را چندین بار احضار کرد و قصد کشتن آن حضرت را داشت، به آن گونه که نوشته‌اند، نمی‌پذیرم؛ یعنی احضار امام صحیح، ولی قصد کشتن امام شاید نادرست باشد.

آری، او امام را احضار می‌کرد تا به گفته خودش بفهماند که مراقب اوست و با چشم بیدار او را زیر نظر دارد و شمشیر انتقام وی هرگاه که ضروری باشد، آماده است و افکاری از این دست که نوعاً طبقهٔ حاکم به منظور حفظ مقام خود، این قبیل احتیاط‌های لازم را می‌کنند و کسانی را تهدید می‌نمایند که شایستگی مقام عالی دارند.

ولی مغنیه سپس می‌افزاید: در عین حال، منکر روایاتی نیستم که نشان می‌دهد امام مسموم شده و محرمانه به او زهر داده‌اند. منکر آن هم نیستم که منصور هیچ‌گاه قلباً حاضر نبود مردی مثل جعفر بن محمد علیه السلام در دنیای حکومت او دیده شود و البته دوست داشت امام کشته شود یا بمیرد، اما نه بدان‌گونه که دست او در این کار پیدا باشد. (مغنیه،

بنابراین، دیدگاه بزرگان معاصر شیعه نیز نشان می‌دهد که در عمل، به محتوای این گزارش‌ها توجهی نشان نداده‌اند و آن گونه که بوکلی تصور کرده این روایات منشور فعالیت شیعه نیست. حتی در محافل عمومی شیعه وقتی سیرهٔ امامان تبیین می‌شود این روایات از جایگاهی برخوردار نیست و - دست کم - محققان شیعه در نگاه اول به دیدهٔ تردید به آنها می‌نگرند.

جمع‌بندی و نتایج

۱. نقد و بررسی ساختار متن روایات فارغ از بررسی سند و راویان، به نتایج دقیق و جامع در زمینهٔ شناخت ریشه و منشأ جعل روایات منجر نمی‌شود؛ چنان‌که آقای بوکلی با این روش، شیعه را جاعل این روایات می‌داند، در حالی که به فرض مجعول بودن اخبار مطمح نظر، این ربیع حاجب است که مظنون به جعل و وضع است.
۲. نقد بوکلی نقدی یک‌جانبه است و برای شناخت دیدگاه سیاسی شیعه نمی‌توان به نقد یک دسته از روایات اکتفا نمود، بلکه لازم است علاوه بر روایات نقد شده، سایر گزارش‌هایی که به طور مستقیم مواضع سیاسی شیعه و برخورد شدید امام با منصور را نشان می‌دهند نیز بررسی شوند.
۳. در مجموع، تعداد روایات مورد نظر آقای بوکلی بسیار محدود است و با ملاحظهٔ تلخیص، نقل به معنا و تقطیع، از فراوانی این تعداد کاسته می‌شود و اهمیتی که نویسنده برای جنبهٔ کمی این روایات قایل است مخدوش می‌گردد.
۴. این روایات چندان محل استناد شیعه نیست. علاوه بر این، پیروان اهل بیت علیهم السلام برای اثبات عقاید سیاسی خود، دلایل موجه و روایات معتبری دارند که این روایات در برابر آنها هیچ اصالتی ندارد. نقادان معاصر شیعه نیز توجه چندانی به این روایات ندارند.
۵. برخی ویژگی‌های فراطبیعی امام از قبیل کرامات و مستجاب الدعوه بودن ایشان در کلام شیعه از طریق روایات متواتر معنوی یا اجمالی رسیده از شیعه و اهل سنت، که این

- ویژگی‌ها را تأیید می‌کند، اثبات شده و نیازی نیست برای اثبات این ویژگی‌ها برخی از روایات ضعیف - از جمله روایات این دسته - مستند قرار گیرد و یا این‌گونه رخدادها وسیله‌ای برای جبران ضعف سیاسی قلمداد گردد.
۶. برخی از مضامین اخبار محل بحث (مانند ماجرای صلۀ رحم) منطبق با واقعیت است و نمی‌توان چنین استنباط و داوری کرد که جااعلان، این مضامین را از سایر روایات بیرون کشیده و روایات جدیدی با آن ساخته‌اند.
۷. امور خارق‌العاده‌ای که توسط راویان غیر معتبر نقل شده، از اعتبار سندی برخوردار نیست و در اثبات معجزات امام نمی‌توان بر این اخبار تکیه کرد؛ هر چند اثبات‌نشده این امور به معنای نفی معجزات امام هم تلقی نمی‌گردد.
۸. در مجموع، روش مبتنی بر ساختار آقای بوکلی کارایی لازم برای نقد این روایات را ندارد و نمی‌تواند با روش‌های نقد حدیث مسلمانان قابل مقایسه باشد.

فهرست منابع

۱. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، *صفة الصفوة*، تحقیق محمد فاخوری، ط. الرابعه، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶.
۲. ابن جوزی، یوسف بن قزاوعلی، *تذکرة الخواص*، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۸.
۳. ابن حیون (قاضی نعمان)، نعمان بن محمد، *شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام*، تحقیق محمدحسین حسینی جلالی، چ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹.
۴. ابن خلکان، احمد بن محمد، *وفیات الأعیان وانباء أبناء الزمان*، تحقیق إحسان عباس، لبنان، دارالثقافة، بی تا.
۵. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، *مناقب آل أبی طالب علیهم السلام*، قم، علامه، ۱۳۷۹ق.
۶. ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینه دمشق*، بیروت، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵.
۷. ابن فارس، احمد، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق و تصحیح عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴.
۸. ابن صباغ، علی بن محمد، *الفصول المهمه فی معرفة الائمة*، تحقیق سامی الغریب، قم، دارالحدیث للطباعة والنشر، ۱۴۲۲.
۹. ابن طاووس، علی بن موسی، *مهج الدعوات و منهج العبادات*، تحقیق و تصحیح ابوطالب کرمانی و محمدحسن محرر، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۱.
۱۰. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق کاظم المظفر، ط. الثانيه، نجف، منشورات المکتبة الحیدریه، ۱۳۸۵ق.
۱۱. اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمّه فی معرفة الأئمة (ط - القدیمة)*، تحقیق و تصحیح هاشم رسولی محلاتی، تبریز، بنی هاشمی، ۱۳۸۱ش.
۱۲. اسد، حیدر، *الامام الصادق و مذاهب الاربعه*، بیروت، دارالکتاب العربیه، ۱۳۹۰ق.

۱۳. پاکتچی، احمد (جمعی از نویسندگان به کوشش احمد پاکتچی)، *ابعاد شخصیت و زندگی امام صادق* (ع)، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۱ ش.
۱۴. جعفریان، رسول، *حیات فکری - سیاسی امامان شیعه علیهم السلام*، چ دوم، تهران، علم، ۱۳۹۱.
۱۵. جندی، عبدالحلیم، *الإمام جعفر الصادق* (ع)، تحقیق محمد توفیق عویضة، قاهره، المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية، ۱۳۹۷ ق.
۱۶. جوادی آملی، عبدالله، *قرآن در قرآن*، چ پنجم، قم، اسراء، ۱۳۸۵.
۱۷. حلّی، حسن بن یوسف، *منتهی المطلب* (ط. قدیمه)، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۸. خطیب بغدادی، احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷.
۱۹. ذهبی، محمد بن احمد، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق حسین الأسد، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳.
۲۰. زبیر بن بکار، *اخبار الموقفیات*، تحقیق دکتر سامی مکی العانی، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶.
۲۱. سیدالاهل، عبدالعزیز، *جعفر بن محمد الامام الصادق* (ع)، بیروت، دارالشرق الجديد، ۱۹۵۴.
۲۲. شاکری موحد، محمد رضا، *امامان شیعه و حکومت‌ها*، قم، زائر، ۱۳۹۰.
۲۳. شعرانی، عبدالوهاب، *الطبقات الكبرى المسمی لواقح الانوار القدسیه فی مناقب العلماء والصوفیه*، تحقیق احمد عبدالرحیم السایح، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۶.
۲۴. صفّار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم*، چ دوم، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴.
۲۵. طباطبائی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷.
۲۶. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، تحقیق: سیدمحمدباقر خراسان، نجف، دارالنعمان للطباعة و النشر، ۱۳۸۶ ق.

٢٧. طوسي، محمد بن حسن، *اختيار معرفه الرجال*، تحقيق سيدمهدي رجائي، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤٠٤.
٢٨. طوسي، محمد بن علي، *الثاقب في المناقب*، ط. الثانيه، قم، مؤسسه أنصاريان للطباعة والنشر، ١٤١٢.
٢٩. قاضي تنوخي، محسن بن علي، *الفرج بعد الشده*، ج دوم، قم، منشورات الشريف الرضي، ١٣٦٤ ش.
٣٠. قاضي، حسن، *امام صادق عليه السلام يك شخصيت تاريخي*، بي جا، بي نا، بي تا.
٣١. قزويني، سيدمحمد كاظم، *الامام صادق من المهد الى اللحد*، قم، دارالانصار، ١٤٢٩.
٣٢. قطب الدين راوندي، سعيد بن هبة الله، *الخرائج و الجرائح*، قم، مؤسسه امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ١٤٠٩.
٣٣. كليني، محمد بن يعقوب، *الكافي*، تحقيق و تصحيح: علي أكبر غفاري و محمد آخوندي، تهران، دارالكتب الإسلامية، ١٤٠٧.
٣٤. متقي هندي، *كنز العمال*، تصحيح شيخ صفوة السقاء، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٩.
٣٥. مجلسي، محمدباقر، *بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار*، بيروت، دارإحياء التراث العربي، ١٤٠٣.
٣٦. مختارالليثي، سميره، *جهاد شيعه در دوره اول عباسي*، ترجمه محمد حاجي تقى، قم، شيعه شناسي، ١٣٨٤.
٣٧. مزى، جمال الدين يوسف، *تهذيب الكمال*، تحقيق بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٦.
٣٨. مظفر، محمد حسين، *الامام الصادق عليه السلام*، ج دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤٢١.
٣٩. معروف الحسنى، هاشم، *سيرة الأئمة الاثني عشر*، بيروت، مؤسسه دارالكوچ، ١٣٨٥.
٤٠. مغنيه، احمد، *الامام جعفر الصادق عليه السلام عرض و دراسه*، بيروت، منشورات مكتبة الاندلس، ١٩٥٦.
41. BUCKLEY, R.P, "THE MORPHOLOGY AND SIGNIFICANCE OF SOME IMAMI SHI'ITE TRADITIONS", Journal of Semitic Studies LII/2 autumn 2007.